



عشق یعنی...

عاطفه احمدی

عشق یعنی جان پناه بی پناه
عشق یعنی التماس یک نگاه
عشق یعنی تکیه گاه خستگی
عشق یعنی قصه‌ی دل‌بستگی
عشق یعنی اوج یک احساس داغ
پرسه‌ی پروانه‌ها در ذهن باغ
عشق یعنی گریه‌ی ابر بهار
بر کویری مملو از خاشاک و خار
عشق یعنی شورش احساس‌ها
در عبور باد، رقص یاس‌ها
عشق یعنی پاکی آینه‌ها
عشق یعنی انهدام کینه‌ها
عشق یعنی درس مهر آموختن
روشنی بخشیدن و خود سوختن
عشق یعنی از محبت تر شدن
از تن دریاچه آبی تر شدن
عشق یعنی قصه‌ی بود و نبود
پر کشیدن از قفس‌های وجود
عشق یعنی همراهی دریا شدن
یا به هم پیوستن و دریا شدن
عشق یعنی پُر شدن از عطر دوست
زندگی با عشق چون رؤیا نکوست

من یک برادر داشتم

احسان رنجبرفیلیانی

دو چشم داری (دو دریچه به دریا)
که سرتر از من
دو ردیف دندان
که مخاطب‌هایم را می‌جویند
من فقط به دنبال گوش ماهی‌ها آمده بودم
که تا زانو
در چشم‌هایت گیر کردم
به دریا برگرد
ای پری
به دریا!
چه کسی می‌داند
الکساندر!
شاید پوکه‌ای
و یا حتی کلمه‌ای
پاک کند گناه جهان را.
تو می‌بایستی
سر این چند کلمه دوئل می‌کردی
بر شانه‌های خورشید.
من یک برادر داشتم
اما
هزار تایش را گشتند!



فانی

مرضیه همایونی

دو روز است که نیستی؛
دیروز و امروز
و آب از آب عالم تکان نخورده
چه دنیای بی‌رحمی
خورشید؛
صبح‌ها می‌آید و شب‌ها می‌رود
برایش چه فرقی می‌کند
که تو نیستی!
زمین هنوز هم می‌چرخد
آدم‌ها از کنار هم رد می‌شوند
بچه‌ها بازی می‌کنند
چرخ و فلک می‌چرخد
فواره آب می‌پاشد به دل حوض
گنجشک‌ها شنا می‌کنند
و انگار نه انگار که تو نیستی!
چقدر همه چیز بی‌رحمانه جلو می‌رود
حتی عقربه ساعت پاندولی قدیمی خودت!
حتی کمتر شدن قطرات اشکمان
همه چیز عادی است...
فقط دو روز است که نیستی!
هق هق‌ها، ناله و ناله‌ها، اشک و اشک‌ها،
سکوت می‌شوند.
از یادمان نمی‌روی؛
ولی رنجمان کم‌کم، کم می‌شود.



در اعماق دلواپسی و...

میلنا علی‌پور

مرا بخوان ای تپش‌های گرم و سوزان جاری در رگ‌های زندگی.
در جستجوی توام در اعماق دلواپسی و رنج.
چون نبض یک گیاه به تپش‌های خاک وجودم متصلی اما...
حس می‌کنم که ماورای من و دنیای تحقیر شده‌ی افکار می.
حس می‌شوی و می‌گریزی از روزن خیال.
می‌نوشتمت به اسم سراب. لب‌های خشکیده‌ی روحم را به سمت
فراسمت می‌بری و دور می‌شوی.
می‌بویمت. چو سیب مرا مست می‌کنی.
می‌چینمت و این چنین مرا از صحن صومعه‌ی عرف طرد می‌کنی.
این قلب که از شوق پرپر است با نفخ صور تو، ای شور زندگی، پر
می‌زند به هوای آشیانه‌ی مرغ‌های بی‌مکان.



وداع

نوشین غلامان

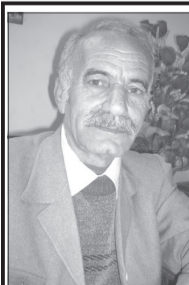
دیگر رسید وقت وداع من و تو باز
با خاطرات خوب گذشته
با دیدگان خیس، با قلب پر نیاز
دیگر سراغ از تو نمی‌گیرم
دیگر تو را به خویش نمی‌خوانم
ای بی‌وفای رفته‌ی من، از دیار من
ای بی‌قرار تو، من و تو بی‌قرار من
دیگر بس است قصه‌ی شب زنده‌داری‌ام
تا کی مرا به غصه و غم می‌گذاری‌ام
بگذار تا برای همیشه
یاد تو را از دل ببرم تا غروب عمر
دیگر رسید وقت وداع فرشته‌ها
دیگر گذشت خاطره‌های گذشته‌ها



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر



چه دلپذیر است

فدریکو گاریسالیورکا (شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیایی)

چه دلپذیر است

این که گناهانمان پیدا نیستند

و گرنه مجبور بودیم

هر روز خودمان را پاک بشویم

شاید هم می‌بایست زیر باران زندگی می‌کردیم

و باز دلپذیر و نیکوست این که

دروغ‌هایمان

شکل‌مان را دگرگون نمی‌کند

چون در این صورت حتی یک لحظه

همدیگر را به یاد نمی‌آوردیم

خدای رحیم تو را به خاطر این همه مهربانی‌ات سپاس.